

بهار

لاله چون چشم شفق آتش فشان آید برون
فرش رنگین زمین از کهکشان آید برون
تابه پاس خاطر بلبل جوان آید برون
همچو سوسن بار بدبا صد زبان آید برون
در بساط باغ اگر دامن کشان آید برون
آذرخش از آستین ارغوان آید برون
در درختان جای گل برگ خزان آید برون
هست و بودش فارغ از شرح و بیان آید برون
از کنار روزنش آه و فغان آید برون
از درون سینه افتادگان آید برون
داغ ننگ از دفتر وقت و زمان آید برون
گرگ خون آشام وحشی پاسبان آید برون
بیجویدن لقمه از کنج دهان آید برون

در بهار آیین زرتشتی عیان آید برون
از شگفتن بسکه لبریزست صحن روزگار
کودک گل شیر میخوهد ز شبم صبـحـدم
خسرو گل تانشیند بر سر ریـرخسـروی
بر مشام بوی مشک آید ز دامن نسیم
گرچه ابرست مکن آتش به اقلیم حیات
در بهار میهنم از جنگ و باروت و تفنگ
جنگ سالاریکه از غارت به قارون شدر فیک
کلبه بیچاره دیگر تهی از آب و نان
نامیدی در وطن باشد چو دود تیره دل
از تیز و شاخ سرو آهنگ حسرت بر ملاست
سرنوشت ما اگر افتد به دست دیگران
لقمه بی نان گردهار باب زور و اقتدار

ضعف ما (فرخاری) دارد ریشه در بند نفاق
موج بحر از قطره های بیکران آید برون

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org